

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۷۱

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۲/۱۲/۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

المقصد الأول : فى الأوامر

۱- ۱- ماده امر

۱- ۱- ۳- فى دلالة مادة الأمر على الوجوب و عدمها

بحثی که مطرح شد دلالت ماده امر بر وجوب بود. یعنی گفته شد که آیا دلالت می کند یا نمی کند. به دلیل این که ما از مشتقات امر یا دقیق تر بگویم همزه، میم، راء، از مشتقات این ماده در قرآن و غیر قرآن متعدد داریم، طبیعتاً این بحث در فقه به کار می آید که آیا از این صیغه می شود وجوب را فهمید یا نه. وقتی خداوند می فرماید إن الله يأمر بالعدل و الإحسان، می توانیم بگوئیم که العدل واجب؟ الإحسان واجب لأن الله تعالى أمر به فى هذه الآية؟ می توانیم بگوئیم؟ یا ماده امر دلالت بر وجوب نمی کند. می دانید معمولاً مرحله اول تتبع ما است و نکاتی در ارتباط با تتبع و جستجو، مرحله دوم تحقیق است. دیروز اشاره کردیم سریع رد بشویم که در مسئله اختلاف است. برخی می گویند دلالت بر وجوب می کند و برخی می گویند دلالت بر وجوب نمی کند و هر کدام هم دلیل خودشان را دارند. آنهایی که هم که دلالت بر وجوب می کند، برخی معتقد هستند که دلالتش بالوضع است. یعنی ماده امر در عرف عرب، در لغت عرب دلالت بر وجوب می کند. وضع شده برای وجوب به طوری که استعمالش در غیر وجوب مجاز است. برخی می گویند بالوضع نیست. اینها از عقل استفاده می شود. یعنی عقل می گوید وقتی ماده امر می آید و بیانی بر استحباب نیست، شما باید اطاعت کنید؛ چون از مقام بالا آمده. می گوئیم امر وضع شده برای این معنی؟ می گوید نه. این چون در برگه نیست دقت کنید که توضیحات، من شب اضافه کنید به برگه یا به ذهنتان، هرکاری که می کنید. یعنی اینها می گویند اگر عقل نمی گفت ماده امر دلالتی ندارد؛ ولی چه کنیم عقل می گوید. بالعقل. نگران نباشید اگر ابهام دارید در ادامه ابهام برطرف می شود. بعضی ها می گویند نه. نه لغت

نه عقل بلکه عقلا چنین داوری می‌کنند. یعنی عقلا می‌گویند فلانی یا فلان اگر از ناحیه مولا امری صادر شد، عقلا، بنای عقلا، شما باید اطاعت کنی تا دلیلی بر استحباب بیاید. ادراک عقلا. این هم یک بیان. برخی‌ها مثل محقق عراقی، دقت کنید، می‌فرمایند نه لغت، نه عقل، نه عقلا، بلکه امر دلالت بر طلب می‌کند و طلب وقتی مطلق باشد، آن شاه‌فردش مراد است. شاه‌فردش کدام هست از طلب؟ وجوب دیگر. حمل بر افضل افراد بگویید. در فارسی می‌گوییم شاه‌فرد. آن فرد عالی. فرد دانی و غیر عالی دلیل می‌خواهد. می‌شود بالاطلاق.

پس دست من را نگاه کنید. فائلان به دلالت ماده امر بر وجوب برخی می‌گویند بالوضع، برخی می‌گویند بالعقل، برخی می‌گویند عندالعقلا، برخی می‌گویند بالاطلاق که توضیح دادیم. این آخری را مخصوصاً؛ اما همه این چهار گروه می‌گویند که دلالت دارد بر وجوب. مقابل این گروه آقایان کسانی هستند که می‌گویند ماده امر، یأمر، امرت دلالت بر وجوب ندارد. مشترک بین وجوب و استحباب است. آقای آخوند ما، آقای خراسانی، ایشان اول قائل به وجوب است، قائل هم هست که به وضع است؛ البته صریحاً نمی‌گوید من می‌گویم به وضع و لغت، ولی دلیلی که می‌آورد، معلوم می‌شود که ایشان قائل به همان قول اول است. دلالت بر وجوب به وضع و لغت. پس این‌طور می‌شود ماده امر با مشتقاتش برای دلالت بر وجوب وضع شده. اگر غیر وجوب استعمال بشود، مجاز است.

می‌دانید این جور موارد آن‌چه که مهم است دلیل است و الا ادعا مشکلی را حل نمی‌کند. من آقایان کفایه را مدیریت کردم بحث‌هایش را و الا ایشان که این‌جوری صراحتاً نمی‌گویند؛ ولی ان شاء الله خواستید کفایه را تدریس کنید، حواستان باشد. ایشان برای مدعایش دو دلیل می‌آورد و سه مؤید. حتماً بلد هستید دلیل که دلیل است. مؤید هم به چیزی می‌گویند که خالی از مناقشه نیست، ولی به درد تأیید و ما یک تعبیر داریم می‌گوییم گاهی پیازداغش می‌کند، به درد پیازداغ می‌خورد. نعناداغ می‌خورد؛ اما نمی‌شود گفت دلیل است. پس دو دلیل و سه مؤید. دیشب برگه را هم داشتید. ان شاء الله که مطالعه کردید.

دو دلیلی که می‌آورد یکی انسباق به ذهن است. همانی که می‌گویند تبادر. مراد از انسباق در این‌جا تبادر است. یکی از آقایان دیروز سؤال می‌کرد آیا انسباق همان تبادر است یا نه؟ در این‌جا بله مراد تبادر است. یعنی ایشان مدعی است هر جا ماده امر بیاید، تبادر وجوب می‌کند به حسب وضع کلمه. تبادر، انسباق. دو. صحت احتجاج. یعنی اگر مولا امر کند و بنده مخالفت کند، می‌تواند علیه‌اش احتجاج کند یا برعکسش اگر عبد انجام داد و مولا گفت چرا انجام دادی؟ می‌گوید شما به من امر کردی. شما به من دستور دادی. پس ببینید یک انسباق،

تبادر. دو صحت احتجاج، حالا بگویید از طرف مولا بر عبد. حالا ما مثال خداییش را ننیم. فرض کنید مثال عرفیش را بنیم. اگر یک پادشاهی، یک سلطانی، یک امیری به زیردستش بگوید من امرت می‌کنم به این کار. چه می‌فهمد این طرف؟ وجوب می‌فهمد. بعد اگر انجام ندهد، آن امیر، آن حاکم، آن والی می‌تواند احتجاج کند. این خیلی بحث ندارد. همین حدش همین است.

و اما سه مؤید. این‌ها یک مقئداری باید بیشتر دقت کنید. اولین مؤیدی که آقای خراسانی قرار دادند، آیه قرآن است. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم فَلِیَحِذَرَ الَّذِينَ یُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ. ایشان می‌گوید این مؤید است. یک‌بار دیگر آیه را با هم مرور کنیم. فَلِیَحِذَرَ الَّذِينَ یُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ. آن‌هایی که مخالفت می‌کنند امر خداوند را، بترسند. باید بترسند. آقایان وجوب حذر در مورد مستحب است یا واجب است یا هردو است؟ مسلم در مورد واجب است. فَلِیَحِذَرَ الَّذِينَ یُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ. ندارد عن امره الواجب. ببینید این‌ها را دیگر خودتان اضافه کنید. مطلق عن امره. پس معلوم است امر دلالت بر وجوب می‌کند. امر هم ممکن است به صیغه باشد، ممکن است به ماده باشد. یک دفعه شب حاشیه ننید امر منظور صیغه امر است. می‌گوییم چرا. هم صیغه می‌تواند باشد. افعّل. هم ماده می‌تواند باشد. امرتک. هردویش می‌تواند باشد. این آیه. آن حدیث را شنیدید لولا أن أشقّ أمتی لأمرتهم بالسواک. پیغمبر می‌خواهند بفرمایند که اگر مشقت نبود، من واجب می‌کردم. نمی‌خواهند بگویند که اگر مشقت نبود، من مستحب می‌کردم. مستحب را کسی می‌تواند انجام ندهد. این دیگر قاعده لاجرح و این‌ها در مستحب نمی‌آید. کسی می‌خواست انجام می‌دهد، نخواست انجام نمی‌دهد. پس معلوم است در منطق پیامبر عظیم الشان، معلوم است که اگر دستور باشد، دیگر نمی‌شود مخالفت کنی. لأمرتهم. حالا این امرت پیغمبر در قالب صیغه باشد یا در قالب امرت باشد مثلاً. چه فرق می‌کند؟ این را اگر نگوید بعد یک رندی در امتحان شورا می‌گوید این منظور صیغه است. شما باید جواب بدهید که از کجای حدیث درمی‌آید لأمرتهم در قالب صیغه؟ این باشد که لأمرتهم در قالب ماده امر؛ چون در قالب ماده هم باشد، امرت هست دیگر. یک روایت دیگر هم داریم در ارتباط با پیامبر. یک خانمی بوده به نام بریره. یک وقت بریره نخوانید. این شوهری دارد عبد. خودش کنیز است. آزاد می‌شود. شوهرش عبد است. می‌دانید اگر خانمی آزاد شد، شوهرش عبد بود، می‌تواند به زندگی ادامه بدهد، می‌تواند زندگی را قطع کند. بگوید من شوهر غلام نمی‌خواهم. این خانم آزاد شد، می‌خواست از شوهرش جدا بشود. شوهر خیلی به او علاقه‌مند بود. نمی‌خواست از دست بدهد. آمد خدمت پیامبر که شما وساطت کنید، شفاعت کنید. اگر بشود بریره خانم از ما جدا نشود. پیامبر هم درخواست آن شوهر را به این خانم منتقل کردند. خانم گفت که تأمرنی؟ یا رسول الله دستور می‌دهید؟ تأمرنی؟ آیا امرم می‌کنید؟ یعنی ذهن این خانم به عنوان یک زن عرب، این است که اگر امر باشد، دال بر وجوب

است. حضرت گفتند نه من در زندگی شخصی شما دخالت نمی‌کنم. فقط واسطه هستم. لا بل أنا شافعٌ واسطٌ. من واسطه هستم. گفت پس معذرت می‌خواهم. من دیگر با این آقا نمی‌توانم زندگی کنم. حالا اینش را دیگر من نمی‌دانم گفته یا نگفته. قاعدتاً جواب همین می‌آید. شاید هم باشد. من اخیراً نگاه نکردم. این استدلال یک وقت نگوید این قول پیغمبر که نیست. ما قول پیغمبر که نمی‌خواهیم. ما قول یک عربی می‌خواهیم؛ البته عرب ساذج، عرب خالص، عرب فح. نه عربی که در قم بزرگ شده باشد مثلاً. این هم دارد استعمال می‌کند دیگر. این سه مؤید. بعضی آقایان دیر آمدند، البته همه‌اش هم قصد قربت برای آن دوستان نداریم. می‌خواهیم خلاصه‌گیری کنیم. اگر دقت کنید بنا شد در مسئله اقوالی باشد. اقوال را گفتیم. نظر آقای آخوند اشاره شد. ادله و مؤیدات آقای آخوند هم اشاره شد.

حالا شما فکر می‌کنید آنهایی که قائل هستند به عدم وجوب، استدلال ندارند؟ آن‌ها هم استدلال دارند. آن‌ها هم سه دلیل، حالا بگویید سه دلیل، سه شاهد، آن‌ها خودشان که دلیل قرار دادند؛ البته دوتایش بیشتر نیست. بعد فردا ان شاء الله اضافه می‌کنیم. ببینید بیرون را نگاه کنید. اولین دلیلی که آوردند، برگه را نگاه نکنید ولی خودتان بگویید چه می‌تواند باشد. می‌دانید چرا این را می‌گوییم؟ چون این بحث‌ها شده یک بحث‌های کلیشه‌ای. یعنی هر جا این دعوها رخ می‌دهد که آیا حقیقت در فلان است، مجاز است یا مشترک است، این بحث‌ها می‌آید. آنهایی که می‌گویند مشترک بین واجب و ندب است، گوش می‌کنید؟ حالا این مشترک هم دو رقم است. مشترک لفظی باشد که جامع نداشته باشد یا مشترک معنوی باشد. می‌گوییم مثلاً برای جامع بین وجوب و استحباب وضع شده، مثلاً نفس طلب و طلب هم دلالت بر وجوب نکند. این‌هایی که گفتند، گفتند شما امر را راحت تقسیم می‌کنید به واجب و مستحب. مأموریه را تقسیم می‌کنید به واجب و مستحب. یعنی اگر کسی بگوید الأمر در شریعت مطهر قسمان، مستحب و واجب، می‌گوید غلط است؟ تقسیم به واجب و مستحب. امرت تقسیم می‌شود به امرت مستعمل در واجب و امرت مستعمل در غیر واجب. بخشید. تقسیم به واجب و غیر واجب. البته در کفایه این جا چیزی ندارد ولی قبلاً در موارد مشابه گفتند وقتی تقسیم می‌شود، اگر بگوییم برای مثلاً خصوص واجب است، این تقسیم بی‌معنا می‌شود؛ مگر بگویید تقسیم بین حقیقت و مجاز است. این‌ها مؤونه می‌خواهد. پس تقسیم امر به واجب و غیر واجب شاهد بر اعم است. از این می‌گذریم خود استعمال غیر از تقسیم. ببینید یک دفعه تقسیم را نگاه می‌کنیم، یک دفعه نفس استعمال. مثلاً ما نمی‌گوییم نماز شب مأموریه است؟ یک‌کسی یک نمازی درمی‌آورد، می‌گوییم این کار را نکن. این بدعت است؛ اما وقتی می‌رسیم به نماز شب، می‌گوییم مأموریه است. می‌رسیم به نوافل یومیه، می‌گوییم مأموریه است. با این که نماز شب و نوافل یومیه واجب نیست. استعمال در اعم از حقیقت و مجاز. حالا شما بگو استعمال از باب حقیقت و مجاز است. می‌گویند حقیقت و مجاز نسبت به مشترک معنوی یا حالا مشترک لفظی‌اش را بعضی‌ها می‌گویند، نسبت به مشترک خلاف اصل است. وقتی استعمال

می‌شود، چه اصراری دارید بگویید حقیقت در وجوب است؟ بگویید حقیقت در هردو است. گاهی این و گاهی آن. این هم دلیل دوم. دلیل سوم که در برگه نیست. دیگر از خارج دقت کنید. گفتند که فعل مستحب طاعة. این جور نیست؟ کسی که نماز شب می‌خواند، مطیع است یا غیر مطیع است؟ فعل مندوب، انجام کار مستحب طاعة و کل طاعة مأموربه. پس فعل مندوب مأموربه. وقتی مأموربه شد، معلوم است پس امر در غیر واجب هم می‌آید. این هم سه دلیل برای قائلان به اعم.

می‌خواهید آقایان این تکه برگه را چون خیلی تلگرافی است. من بعضی وقت‌ها قلمم هوس می‌کند که خیلی توضیح ندهم. آن جا هم که هوس می‌کند دیگر چیزی کمتر از متون سخت نیست. برگه را نگاه کنید. اگر صفحه ۲۵۶ خوشتان بیاید نگاه کنید، آن بند آخر و قرّب مدعاه بدلیلین و ثلاثه تأییدات. آقای آخوند دو دلیل می‌آورد، سه تأیید. بهتان گفتم کفایه این جوری جدا نیست، ولی جدا کنید. اما دو دلیل یکی تبادر است یکی صحت احتجاج است. اما تأییدات یکی آیه حذر است، یکی روایت نبوی معروف است، یکی هم قول پیامبر است لبریره که کفایه دارد بعد قوله. نسخه کفایه؛ ولی بریره خانم بوده. قصه‌اش را هم برایتان گفتم؛ لذا در کروشه بردم قولها. بعد از قول آن خانم که گفت تأمرنی؟ پیامبر گفتند لا بل أنا شافع. من یک چیزی از خارج گفتم. گفتم این جا استدلال به قول خانم است. می‌توانیم بگوییم استدلال به قول خود پیغمبر است. چون پیامبر از قول بریره چه فهمیدند؟ وجوب فهمیدند. وقتی بریره گفت که آیا فرمان می‌دهید؟ که اگر فرمان می‌دهید من روی چشم بگذارم، حضرت گفتند نه من فرمان نمی‌دهم. یعنی حضرت ذهنیتشان مثل آن خانم [است] فرق نمی‌کند. پس می‌توانیم بگوییم قول پیامبر. این هم خوب شد که از خارج گفتیم استدلال به قول خانم است. الان می‌گوییم هم به قول خانم است، هم قول پیامبر. این هم درست شد. این را دقت کنید. من می‌خواستم این دو خط را تحویلتان بدهم. و الإستناد إلى صحة استعمال المادة في الأعم من الوجوب و غيره كتقسيمها اليهما من اسناد القول بالعدم. معلوم شد؟ استدلال بعضی‌ها. این استدلال مال چه کسانی است؟ آن‌هایی که می‌گویند صیغه امر برای وجوب وضع یعنی برای خصوص وجوب وضع نشده. اعم از وجوب و غیر وجوب. پس این‌طور می‌شود. استناد به صحت استعمال ماده در اعم از وجوب و غیر وجوب، هم چنین استدلال به تقسیم این ماده به اعم از وجوب و غیر وجوب، دو دلیل است از جمله اسناد قول به عدم وجوب. کسائر ما یشبه بالمورد. می‌دانید که معمولاً هر جا یک نظر می‌آید مثلاً برای وجوب، طرف مقابل می‌گوید برای اعم، به چه کسی ۲۷:۴۱ تمسک می‌کند اعمی؟ یکی تقسیم، یکی هم صحت استعمال. و أجاب عنه الخراسانی بما أجاب به في أمثال المقام. خراسانی هم می‌داند جواب می‌دهد. حالا من یک دلیل سوم هم اضافه کردم. درست است؟ ای کاش این را در این برگه آورده بودیم. نگاه کنید دلیل سوم از کفایه برایتان می‌خوانم؛ چون در برگه نیست. این است و الاستدلال. دلیل سوم غیر از استعمال و غیر از تقسیم به هردو. و الاستدلال بأن فعل المندوب طاعة و کل طاعة فهو المأموربه. چقدر استدلال

محکمی است؛ چون محکم‌ترین استدلال می‌دانید که شکل اول است. شکل اول قیاس اقترانی. فعل المندوب طاعه و کل طاعه مأمور به فالمندوب مأمور به. هنوز استدلال تمام نشده. این را باید در قیاس دوم به کار ببرید. و وقتی که هر مندوبی مأمور به باشد پس مأمور به هم در مندوب می‌آید، هم در غیر مندوب. البته یک چیزی به شما بگویم. این استدلال‌ها می‌دانید که این‌ها واقعاً دلیل‌های مستقلی نیستند. خودتان هم اذیت نکنید فضلا. شاگردهایتان هم اگر ان شاء الله دارید یاد داشته باشید در آینده، خیال شاگردها را هم راحت کنید. مثلاً دقت کنید انسبایی که آقای آخوند فرمود. انسباق، الان خواندیم، با صحت احتجاج واقعاً این‌ها دو چیز است؟ بینهما دیوار چین؟ یا صحت احتجاج پشتوانه‌اش همان تبادر است؟ آقایان می‌خواهند شماره ببرند بالا و الا می‌توانستند بگویند دلیل ما تبادر است، شاهدش هم صحت احتجاج است؛ ولی دیگر بحث است. اشکال ندارد حالا یک کسی این‌ها را جدا کند برای آموزش طلبه، دانشجو. خوب است. یا مثلاً این آقایان آخری‌ها. این‌ها که آمدند گفتند تقسیم می‌شود ماده امر به واجب و مستحب. دوباره گفتند استعمال می‌شود در واجب و مستحب. مگر تقسیم غیر از استعمال است؟ مگر اگر استعمال نبود، ما می‌توانستیم تقسیم کنیم؟ می‌خواهم بگویم این دو دلیلی که در برگه هست، این دو دلیل ولو شماره می‌زنند، ولی در واقع دو دلیل مستقل نیست. می‌دانید مثل کجا؟ یک زمانی به من و شما می‌گفتند علامت حقیقت چهار چیز است. تبادر، اطراد، عدم صحت سلب، صحت حمل. این‌ها چهار چیز است یا آن تبادر که بیاید، صحت حمل هم می‌شود، عدم صحت سلب هم می‌آید؟ حالا اطراد بگویید جدا است؛ چون اطراد گاهی... تازه همانم می‌گویند اطراد منشأ تبادر است. یعنی این‌طور می‌شود اطراد می‌شود منشأ تبادر، تبادر می‌شود منشأ آن دوتای دیگر. می‌خواهم بگویم این‌ها خودتان را اذیت نکنید. یک دفعه اصرار کنید این‌ها فرق دارند، دلیل مستقل هستند. نه شاگرد قانع می‌شود نه خودمان؛ ولی حالا نمی‌توانیم بگویم همه‌اش یکی است.

آقایان از این آخر شروع کنیم چون داریم کفایه را صاف می‌کنیم. آقای کفایه ادله خودش را که قبول دارد. مؤیداتش را هم قبول دارد. آن‌ها را که جواب نمی‌دهد؛ اما از این طرف ادله قائلین به اعم را جواب می‌دهد. معمولاً چه جواب می‌دهند آقایان؟ وقتی می‌گوییم تقسیم می‌شود به اعم از مستحب و واجب و استعمال می‌شود در اعم، می‌گویند استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. ما قبول داریم در زبان عرب، یک دفعه ماده امر در مستحب بیاید، در غیر واجب بیاید؛ اما می‌گویید حقیقت است؟ نخیر. استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. البته قدیمی‌ها بلد هستند که می‌گفتند درست است استعمال اعم از حقیقت و مجاز است، ولی اگر ما بتوانیم مجاز نگیریم و مثلاً حمل بر مشترک معنوی بکنیم، بهتر از این است که بگوییم حقیقت و مجاز است؛ اما این اعتبارات می‌دانید امروزه خیلی جا ندارد. شما اگر قوانین را خوانده باشید، قوانین الاصول، قوانین بر اساس اصول قدیم است. یک سری به آن می‌گویند فی احوال الالفاظ، احوال استعمال، یک سری اصول دارند. مثلاً حمل بر اشتراک معنوی مقدم بر حمل

بر حقیقت و مجاز. حتی بعضی می‌گویند حمل بر حقیقت و مجاز مقدم بر اشتراک لفظی است نه اشتراک معنوی. آقای آخوند از اول کفایه، الان بخواهم به شما آدرس بدهم از این کفایه‌های قدیم، صفحه ۲۹. آقای آخوند آب پاکی دست من و شما کرده. می‌گوید این تمسکات در گذشته می‌شده، ولی امروزه اعتبار ندارد. می‌خواهید عبارت را بخوانم خواستید جستجو کنید بیاورید. أنه للفظ احوالاً خمساً. ما سال گذشته بحث کردیم. و هی التجوز و الاشتراک و التخصیص و التقدر و الاضمار. بعد ایشان می‌گوید که فالأصولیون و إن ذکروا لترجیح بعضها علی بعض و جوهراً إلا أنها استحسانیه لا اعتبار بها. این‌ها یک‌سری امور استحسانیه است اعتبار ندارد. پس ببینید قائل به اعم، تمسک به استعمال می‌کند. مخالف جواب می‌دهد که استعمال اعم از حقیقت و مجاز است. این هم که فرمود این دلیل سوم، دلیل آخر که فعل المندوب طاعه و کل طاعه فهو فعل المأموریه. این کبری را از کجا آوردید؟ هر طاعتی انجام مأموریه است؟ الان برایتان مثال زدم. یک‌کسی می‌ایستد نماز شب. این دارد اطاعت می‌کند، ولی اگر پیرسند چه کار می‌کنی؟ بگوید دارد مأموریه انجام می‌دهم. یک دفعه منظورش از مأموریه یعنی غیر بدعت، درست، اما می‌گوییم مگر نماز شب مأموریه است؟ ممکن است یک شوخی هم با او بکنیم. بگوییم مگر تو پیغمبر هستی که نماز شب بر تو واجب باشد؟ یک‌کسی نافله روزانه دارد می‌خواند. ایشان مطیع می‌گوید دارد چه کار می‌کند؟ می‌گوییم دارد اطاعت خدا را می‌کند؛ ولی می‌توانیم بگوییم دارد مأموریه را انجام می‌دهد؟ الان خود ما که بالاخره یک مقدار فارسی بلد هستیم، یک مقدار با عربی انس داریم، یک‌کسی دارد نماز نافله می‌خواند، بگوییم دارد مأموریه انجام می‌دهد. من و شما می‌گوییم این چه حرف زدنی است؟ ایشان دارد مستحب انجام می‌دهد. مستحب که مأموریه نیست. بله طاعت است، ثواب است. همه این‌ها درست. مشروع است. نماز شب مشروع اما لیس بمأموریها. مأموریه نیست؛ لذا آقای آخوند این را هم جواب می‌دهد. آن تقسیم هم که دنباله استعمال است. بله ممکن است به انگیزه مجاز و حقیقت تقسیم کنند، اما تقسیم نشان از حقیقت نیست.

خلاصه آقا از نظر کفایه بحث ما تمام است که دلالت بر وجوب می‌کند. دو دلیل. سه تأیید و دلالت بر اعم نمی‌کند؛ ولی ما کفایه که نمی‌خوانیم. این جا ناچار هستیم یک‌قدری بایستیم. بالاخره ببینیم دلیل دیگری هست، نیست. آقای آخوند دو ادعا دارد. پیرسم از شما. این جا دو ادعای اثباتی دارد. ادعای سلبی که می‌گوید اعم نیست، آن هیچ. دو ادعا دارد. یک برای وجوب است. دو به وضع لغت هم هست. به وضع عرف عرب است. نه به عقل و عقلا و اطلاق. این هم حالا ممکن است این جا معطلش بشویم، ممکن است در صیغه امر معطل بشویم. اما یک‌چیزی را من دوست دارم چون ما را می‌برد در خدمت قرآن و حدیث. به نظرم اگر امشب فکر کنید خوب است و خداراشکر برگه را هم ندارید. از این جهت که برگه را نگاه نمی‌کنید. به نظر شما این آیه و دو حدیث چرا مؤید است؟ آقای آخوند می‌فرماید که و یؤیده. ما هم که گفتیم تأییدات سه‌گانه. چرا دلیل نباشد؟ به نظر شما آیه فلیحذر مشکل دارد بگوییم دلیل است؟ چرا نگوییم دلیل؟ می‌گویید مگر کسی هم گفته؟ می‌گوییم مگر

کسی باید بگوید؟ بله صاحب فصول فرموده. بهتر از این؟ چرا آقای آخوند این را دلیل نمی‌آورد؟ تأیید می‌آورد؟ ما فضلا آن زمانی که نامفهوم ۴۱:۰۸ می‌گفتیم. رسائل و مکاسب و کفایه، من یکی از چیزهایی که می‌ایستادم همین بود که چرا طرف یؤید گفت؟ نگفت یدل؟ یک چیزی هم شیخ انصاری آورده بود یستأنس به. استیناس. می‌گفتم دیگر استیناس چه صیغه‌ای است؟ استیناس. نه می‌گوید یستدل، یدل، نه می‌گوید یؤید. می‌گوید یستأنس به. آن وقت‌ها حالی بود و جوانی بود و این‌ها و خیلی نکات هم استفاده... الان همین را شما فکر نکنید من دوست دارم معطل یک بحث جزئی بشویم. نه. نکته‌ها دارد این بحث که فردا ان شاء الله معلوم می‌شود.

پس مطالعه بکنید. حواشی را هم ببینید؛ چون در کفایه که چیزی نیست. یک وقت از حواشی چیزی دریاورید. تا ان شاء الله فردا با هم گفتگو کنیم.

الحمد لله رب العالمین.